

وقایع ۱۵ خرداد

سیاسگزاری خمینی و سایر روحانیون میگردد و تامدتی دیگر از تظاهرات و تلگراف های اعتراضی خبری نبود.

دکتر ارسنجانی در مورد اصلاحات ارضی اقدامات بشدی میکند و مالکین و فنودالها را بشدت مورد حمله قرار میدهد؛ در نتیجه روز ۲۲ آبانماه ۱۳۴۱ مهندس ملک عابدی رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد کشته میشود.

چون سهمی از در آمد مالکین و فنودال ها به ملا های ده و روستا ها می رسید و نطق های ارسنجانی به شدت ناراحت بودند؛ ضمن اقدامات خود به تحریک روحانیون میپردازند. خیلی از روحانیون که از دهات و اراضی موقوفه سهمی داشتند و منافع خود را در خطر می بینند به تحریک های خارجی جواب مثبت می دهند و آنهاهم در کنار مالکین به میدان میآیند.

با ابتکار دکتر ارسنجانی روز ۱۹ دیماه ۱۳۴۱ کنگره دهقانان در تالار محمد رضا شاه پهلوی با حضور ۴۲۰۰ کشاورز تشکیل میگردد که در این کنگره شاه فقید ضمن نطق انقلابی اصول ششگانه زیر را اعلام میدارد:

- ۱- اصلاحات ارضی
- ۲- ملی کردن جنگها
- ۳- فروش سهام کارخانه های دولتی
- ۴- سهم شدن کارگران در سود کارخانجات
- ۵- ایجاد سپاه دانش
- ۶- اصلاح قانون انتخابات

از اینجا بود که دامنه نبرد پنهانی روحانیون و مالکین و مخالفین رژیم از یک طرف و طرفداران سلطنت و انقلاب سفید از سوی دیگر در گرفت و شاه فقید اعلام کرد که برای تصویب اصول ششگانه به (رفراندم) خواهد پرداخت.

کلمه (رفراندم) مخالفین زیادی یافت. در بعضی از نقاط کشور مخصوصاً " مناطق مذهبی تظاهراتی علیه رفراندم شد و شعار میدادند (ما پیرو قرآنیم؛ رفراندم نمیخواهیم)

شاه فقید که نمی خواست تن به درخواست ملایان بدهد در روز ۸ اسفندماه ۱۳۴۱ در یک کنگره اقتصادی که در کاخ سنا تشکیل شده بود ضمن نطقی اعلام کرد «از امروز در ایران به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده میشود تا این آخرین ننگ اجتماعی ما بر طرف شده و زنجیر تحقیر و اسارت از گردن زنان ایران برداشته شود.»

روزی بعد زنان برای سیاسگزاری از شاه به کاخ مرمر میروند و شاه فقید میگوید: «دیگر بانوان ما در ردیف محجورین و دیوانگان نیستند و میتوانند دوشادوش برادران خود در کارهای مملکت سهم و شریک باشند.»

این قدم بسوی تمدن بزرگ و آزادی و مدرنیزاسیون که از مدت ها پیش در نظر شاه بود و مترصد موقعیت بود تا به اجرا در آورد؛ آخوندهانی را که دستورات خود را از

شاه فقید از ابتدای سلطنت می خواست برنامه هائی را در جهت اصلاحات عمومی اجرا کند؛ همواره ملایان و مفادی که در قانون اساسی منظور شده بود و دست ملایان را باز گذاشته بود مانع کار می شد. از روزی که دولت علم در ۲۸ تیرماه ۱۳۴۱ روی کار آمد فرصت مناسبی بدست آمد تا آنها را یکی بعد از دیگری بمرحله اجرا بگذارد.

او همواره گفته پدرش را بیاد می آورد که در بازدید یک پادگان در آذربایجان گفت: «شما به فکر روزی باشید که من نیاشم، خودتان به فکر باشید.»

نخستین اقدام دولت علم گذراندن تصویبنامه ای از هیئت دولت بود برای دادن اجازه حق شرکت بانوان در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی. دومین حرکت او تصویبنامه ای بود که مردان و زنان را برابر می کرد و به آنها اجازه می داد در برابر (کتاب آسمانی) سوگند یاد کنند. این نکته ملایان و اربابان آنها را که به امپریالیسم کهنه اعتقاد داشتند به فکر انداخت. موجب شد که تلگرافاتی در مخالفت با این تصویبنامه ها از سوی آخوند ها به حضور شاه و دولت مخابره گردد. از جمله می توان از تلگرافی به حضور شاه فقید که با عنوان «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی و با امضای «الداعی روح الله الموسوی الخمینی» بود را بیاد آورد. او در این تلگراف ذکر کرده بود (دولت شرط اسلام را در رای دهندگان و منتخبین ذکر نکرده و به زنها حق رای داده و این امر موجب نگرانی علما و مسلمین شده؛ تقاضای حذف تصویبنامه را دارد).

شاه فقید به تلگراف مزبور با عنوان (حجت الاسلام آقای خمینی) جواب می دهد و می نویسد: «ما بیش از هر کس در حفظ شعایر مذهبی کوشا هستیم.. ضمناً" توجه شما رابه وضعیت دنیا و زمانه جلب میکنم.»

خمینی در دومین تلگراف به عنوان شاه از حد خود تجاوز کرده و می خواهد: «دولت را موظف فرمائید که از قانون اساسی که ضامن اساس ملیت و سلطنت است تبعیت نماید». باز هم پاسخ شاه فقید نظیر پاسخ قبلی بود.

سومین تلگراف خمینی مبنی بر اینکه «آقای علم تخلف خود را از قانون اساسی اعلام و با تبدیل قسم به کتاب آسمانی؛ میخواهد قرآن را از رسمیت انداخته و اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله را جای آن قرار دهد.»

خمینی که از جای دیگری دستور می گرفت در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۴۱ تلگراف تندی به علم نخست وزیر میکند. تلگراف های او و اعتراض هایش سایر ملایان را هم معترض می کند و موجب می شود که درخواست خمینی را تکرار کنند. و از شاه فقید می خواهند تا با دستور به نخست وزیر اجرای تصویبنامه را متوقف کند. در نتیجه آقای علم اعلام میکند که (مقررات انجمن های ایالتی و ولایتی اجرا نمیگردد)؛ این اقدام موجب

سازنده خرداد

کنی؟ عرض کردم میزنم و جسارت کردم برای اینکه اعلیحضرت را بخندانم گفتم اول و آخر آنها را پاره می کنم. چون راه چاره دیگری نیست. اگر در مقابل بلوا تسلیم شویم همه چیز از دست می رود و فاتحه کشور را باید خواند. عرض کردم اگر کار من احیانا پیش نرفت مرا به جرم آدم کشی بگیرد و محاکمه کنید ویدار بزنید تا راحت شوید. و اگر هم پیش رفت برای همیشه پدرسوختگی و آخوند بازی و تحریک خارجی را تمام کرده ایم. سنوال کردم هنوز نمیدانم کدامیک از خارجی ها تحریک کرده اند؟ فرمودند "البته انگلیسی ها، چون آخوند ها ایادی آنها هستند" عرض کردم بعید میدانم که انگلیسی ها تنها در این جریان دخالت داشته باشند چپی ها و آمریکایی ها هم نقشی داشته اند.

سپهبد خسروانی که رئیس ژاندارمری استان مرکز بود به مصطفی الموتی گفت:

«آقای علم به شهربانی رفت و در آنجا تلفنی به من دستور داد با کمال قدرت در مقابل آشوبگران بایستید و غیر از من دستور هیچکس را نپذیرید و ما هم قاطعانه عمل کردیم و شورشیان تار و مار شدند.»

علم بعد از خاتمه ماجرا گفت: «۱۵ نفر از پیشوایان مذهبی بازداشت شدند که ممکن است بعضی از آنها اعدام شوند. اکنون ملا ها مثل موش در دست ما هستند و اینها محاکمه و مجازات خواهند شد» این گفته ها موجب شد که روحانیون دست به اقداماتی زده شاه و مقامات را از اقدامات تند علیه جامعه روحانیت برحذر دارند. گروهی از روحانیون برای تحصن به حضرت عبد العظیم آمده و از طرف آنها آیت الله کمالوند که مورد احترام بود نزد شاه فقید رفت و شاه را از اقدامات تند برحذر داشت. شاه هم گفت ما خمینی را نمی کشیم تا از او امام زاده ساخته شود.

از طرفی دکتر مظفر بقائی کرمانی، که همواره وابستگی خود به مذهب فراموش شدنی نیست می نویسد: «در سال ۱۳۴۲ به حمایت مردی که اینک بصورت آئینه تمامی درد ها، رنجها محرومیت ها و مظلومیت های ملت در آمده است برخاستیم، راد مردی که او را یکی دوبار از دور دیده بودم و هرگز افتخار مصاحبتشان را نداشته ام.»

مظفر بقائی به عنوان رئیس کمیته مرکزی حزب زحمتکشانشان ملت ایران در چهارمین اجلاس عادی که از دهم تا سیزدهم تیر ماه ۱۳۴۲ طول کشید تصمیم گرفت مقامات روحانی را به کنه جریانات آگاه کرده و احقاق حقوق مردم را در سایه مبارزات مذهبی و سیاسی آیت الله کاشانی حمایت کند. مظفر بقائی با عنوان اینکه ما همواره برای راستی و آزادی قیام کرده ایم با خمینی همراه شد و همان زمان خمینی را شایسته کامل مقام ریاست تامه شیعیان جهان معرفی می کند.

مظفر بقائی اولین کسی است که به فکر بزرگ نمائی خمینی می افتد و دست به اقداماتی برای "آیت اللهی خمینی" می زند. در جزوه ای با عنوان: «شکست اولین توطئه علیه آیت الله العظمی خمینی و نهضت اسلامی ملت ایران» که بار اول در سال ۱۳۴۲ منتشر شده و در سال ۱۳۵۷ تجدید چاپ شده است شرح میدهد نظر آیات عظام دیگر در مورد خمینی چیست.

برای اینکه موضوع بنیانی داشته باشد از قول "اصناف بازار" به آیت الله میلانی می نویسند: «حضرت آیت الله

امپریالیسم کهنه می گرفتند بشدت تحریک کرده و تظاهراتی کردند و ضمن نطق های منبری خود فریاد "وا اسلاما" برداشتند. البته توده ای ها و چپ سنتی هم با این دسیسه همراهی میکرد تا اینکه شاه فقید طی نطقهای خود به هر نحو به این نکته اشاره می کرد. می گفت: «اتحاد نا مقدس سرخ و سیاه مانع انجام کارهای اصلاحی است. ولی این کارها انجام میگردد و عقب نشینی مورد ندارد.»

آز آنجا که همواره روحانیان از موقعیت های مذهبی سوء استفاده کرده اند مترصد بودن تا موقعیت بدست آید. خرداد ماه سال ۱۳۴۲ مصادف بود با ماه محرم و شب ۱۵ خرداد که باعاشورا مصادف شده بود؛ خمینی درقم به منبررفته و بشدت به دولت ورژیم حمله کرد و سخنانی گفت که هر ایرانی را ناراحت می کرد. بسیار بودند ایرانیانی که به شاه و زندگی مرفه خود علاقه شدید داشتند ولی گرفتار مذهب هم بودند. بهر حال آنروز طبق دستور دولت درنیمه های شب مامورین انتظامی درقم بخانه خمینی ریخته و او را دستگیر کرده به تهران میآوردند و درپادگان نظامی قصربازداشت میکنند.

صبح روز بعد مصطفی خمینی پسر روح الله خمینی به در قم به حرم حضرت معصومه می رود و مردم را از واقعه دستگیری پدرش آگاه میکند و به روحانیون مقیم قم خیر میدهد و در نتیجه روز ۱۵ خرداد تظاهرات دامنه داری درتهران، قم، مشهد و سایر نقاط بر پا می شود. چون ایام محرم و عاشورا بود و معمولاً اجتماعات مذهبی فراوان درهمه جا وجود داشت؛ طرفداران خمینی از موقعیت استفاده کرده مردم را تحریک می کنند و آنان را متقاعد می کنند تا به تظاهرکنندگان بپیوندند و در نتیجه تظاهرات مذهبی منجر به تظاهرات سیاسی می شود.

همه شهر ها متشنج شد و ملاها و آخوند ها در همه جا دست بکار می شوند. در تهران گروهی کفن پوش از ورامین به راه افتادند و در جنوب شهر گروهی به رهبری طیب حاج رضانی و میدانداران و کسبه بازار جمعیت بزرگی راه می اندازند. بسیاری از مردم در حالیکه اصلا نمیدانند این اجتماعات برای چیست و تصور می کنند در دسته های سینه زنی و زنجیر زنی شرکت کرده اند، بسوی مرکز شهر حرکت در می آیند. کسانی که نیت سیاسی داشتند با تحریک مردم در مسیر خود اتوبوس ها و بانکها و مدارس را آتش زده و شیشه ها را می شکنند. زمانی که به میدان ارگ می رسند وزارت کشور را مورد حمله قرار می دهند و قصد تصرف رادیو را داشتند که دولت اسد الله علم با قاطعیت عمل می کند و تظاهر کنندگان را پراکنده کرده و جلوی آشوب را می گیرد. آنطور که آشوبگران ادعا کرده اند ۹۰ نفر کشته و ۴۰۰ نفر زخمی و بازداشت می شوند.

اسدالله علم در یادداشت های خود می نویسد:

در خرداد سال ۱۳۴۲ (۲۵۰۲) من نخست وزیر بودم. همه دوستانم مرا از انقلاب می ترساندند. گفتم تا روزیکه هستم و می توانم میزنم. روزی هم که نبودم، نیستم چرا قبلا از ترس تسلیم شوم. یکبار شاهنشاه فرمودند تودر عالم نادانی در خرداد ماه خدمت گرانیهائی کردی. عرض کردم از نادانی نبود بلکه با آگاهی کامل بود. فرمودند شوخی می کنم. عرض کردم در واقعه ۱۵ خرداد ماه من در دفترم نشسته بودم که خمینی را گرفتند و بلوا شروع شد. به من تلفن کردید که چه می

« حضور مبارک حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد تقی املی دامت برکاته؛ معروض میدارد گرچه شخصیت علمی و تقوی و مقام شامخ حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی دامت برکاته که یکی از مراجع عالی مقام عالم تشیع هستند بر مسلمانان ایران بلکه مسلمانان جهان پوشیده نیست ولی اکنون برای مطلبی مقتضی است عقیده خودتان را نسبت به مقام معظم اله اظهار فرمائید مزید تشکر است. عده ای مقلدین ایشان»

با یک نظر مو شکافانه معلوم می شود همه این متن ها از یک منبع منشاء می گیرد و حتی انشاء آنها بهم شبیه است. در جواب ایت الله املی می نویسد:

«بسمه تعالی
مقامات علمی و عملی حضرت آیت الله آقای خمینی مد ظله العالی پوشیده نیست تا محتاج به بیان باشد. اینجانب جناب ایشانرا بعنوان یکنفر از طراز اول مجتهدین و مراجع تقلید می شناسم و میدانم جمله کثیری از شیعیان از ایشان تقلید می کنند صحت و عافیت ایشان و باقی روحانیون و عموم شطعیانرا از مقام مقدس خواهانم. العبد محمد تقی الاملی»

بدین ترتیب با پیشنهاد مظفر بقانی، و کمک آیت الله میلانی و شریعت مداری، مرعشی با امضاء ورقه ای خمینی به مقام مرجع تقلید ارتقای پیدا می کند. به این ترتیب گرچه شاه فقید قصد کشتن خمینی را نداشت ولی این اقدام نه تنها او را از اعدام برحذر داشت بلکه برای نقشه های بعدی به او مقامی داد که نتیجه آنرا در سال ۱۳۵۷ (۲۰۱۷).

البته کسانی که با قانون آشنا هستند هیچ قانون و مقرراتی در این خصوص وجود نداشت و این عمل فقط جنبه محکم کاری داشت.

در این بجهت، سید جلال تهرانی، به تقاضای آیت الله میلانی نزد شاه فقید رفت و گفت: « اعلیحضرتا از این سید صرف نظر کنید. ریختن خون سادات شوم است. »

بدنبال این دسیسه ها سرلشکر حسن پاکروان که در آن زمان بعد از تیمور بختیار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور را بعهده داشت و شخصیتی بسیار دلرحم و انسان دوست داشت مرتباً از سوی روحانیون تحت فشار قرار میگرفت. بنا به تقاضای سید جلال تهرانی از شاه فقید درخواست نمود تا از سخت گیری نسبت به روحانیون و محاکمه و مجازات آنها صرف نظر شود که شاه فقید با این درخواست ها موافقت کرد.

بر اساس یادداشت های سرکار خاتم پاکروان روشن است که تیمسار پاکروان بارها در زمان زندانی بودن خمینی ساعت ها با او در زندان بسر برده و با هم ناهار خورده اند و تلاش تیمسار پاکروان بر این بوده است که به ترتیبی خمینی را راضی به پوزش خواهی بکند ولی خمینی بهیچ عنوان زیر بار نمی رود.

پس از آزادی خمینی به خانه حاج روغنی و سپس به خانه روحانیون دیگر می رود و در آخر به خانه نجاتی در شمیران منتقل شده و ماجرا پایان می یابد. هاشمی رفسنجانی بهرمانی می گوید: «ما را در فروردین همان سال به خدمت وظیفه در باغشاه برده بودند.

العظمی آقای حاج سیدمحمد هادی میلانی مد ظله مستدعی است راجع به مقام و شخصیت حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقا روح الله خمینی مد ظله عقیده خود تانرا مرقوم فرمائید»

در جواب آیت الله میلانی می نویسد:
«بسمه تعالی شانه

حضرت حجت الاسلام و المسلمین آیت الله آقای حاج آقا روح الله خمینی از مفاخر عالم اسلام و یکی از مراجع تقلید میباشند موقعیت دینی و شخصیت اسلامی ایشان بر کسی پوشیده نیست متعجبم چرا چنین سنوالی می شود. ۱۴ صفر الخیر ۱۳۸۳ محمد هادی الحسینی الميلانی»

به این اکتفا نکرده از جانب جمعیت های مذهبی به آیت الله شریعتمداری می نویسند:
«حضرت بندگان آیت الله العظمی آقای آسید کاظم شریعتمداری متع الله المسلمین بطول بقانه؛ چون اخیراً برخلاف انتظار عموم مسلمین و کلیه نوامیس جهانی برای حضرت آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی ناراحتی هائی فراهم شده تمنا دارد نظر مبارک را در باره شخصیت عالی معظم له مرقوم فرمائید»

آیت الله شریعتمداری پاسخ می دهد:

«بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت مستطاب حجت الاسلام و المسلمین آیت الله آقای حاج آقا روح الله خمینی دامت برکاته از مفاخر عالم اسلام و یکی از مراجع محترم تقلید می باشند و شخصیت دینی ایشان نباید بر کسی مخفی باشد. از خداوند متعال استخلاص معظم له و ظفر و غلبه اسلام را خواستارم. پانزدهم صفرالخیر ۱۳۸۳ الاحقر سید کاظم شریعتمداری»

در برگ ۳۸ این جزوه آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحیم
حضور مبارک حضرت آیت الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی دامت برکاته؛

گرچه شخصیت علمی و تقوانی و مقام شامخ حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی دامت برکاته که یکی از مراجع تقلید عالی مقام عالم تشیع هستند بر مسلمانان ایران بلکه مسلمانان جهان پوشیده نیست ولی مقتضی است عقیده خود رانسیب معظم له اظهار فرمائید. جمعی از طلاب علوم دینی»

با یک نگاه کنجکاو آشکار می شود که خمینی در آن زمان جز یک ملا بیش نبوده و دست هائی برای بزرگ کردن او در کار بوده و آیت الله های شیعه هم در این کار همدستی کرده اند. مرعشی در جواب می نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحیم
چنانچه کرارا اینجانب عقیده خود را اظهار کرده ام باز هم به موجب این سنوال عرض می کنم که حضرت آیت الله آقای خمینی دامت برکاته که یکی از مراجع تقلید عالم تشیع هستند از اساطین روحانیت اسلام و مفاخر عالم تشیع بوده امید است خداوند متعال موجبات رفع نگرانیهای مسلمین و انجام منویات مقدسه روحانیت اسلام را فراهم فرماید. شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی»

در برگ ۳۹ همین جزوه آمده است:

میخواستند ما را برای سرکوب این گروه ها بفرستند حدود پنجده نفر طلبه بودیم. ناگهان فرمانده رسید و گفت اینها خود طلبه هستند چرا آنها را میفرستید. اگر ما را می فرستادند قصد داشتیم به تظاهر کنندگان بپیوندیم»

البته اینرا هم میدانیم که سال ها پیش از این ماجرا در سفری که شاه به تیریز کرده بود بنا به درخواست آیت الله کاظم شریعت مداری که در آن هنگام به دلیل بوسیدن سردوشی شاه از سوی بسیاری از ملایان مورد شماتت قرار گرفته بود طلبه ها از رفتن به خدمت نظام معاف شده بودند! بنا بر این ادعای رفسنجانی نمی تواند حقیقت داشته باشد.

دولت علم انتخابات دوره بیست و یکم را انجام دهد. شاه هم در همه نطق هایش به قشریون حمله می کرد و مخصوصا در نطقی گفت:

«این قشری ها مغز شان تکان خورده و با مفتخوری زندگی می کنند؛ دوره شان تمام شده»

در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان برای بار اول تعدادی از بانوان به مجلس راه پیدا کردند. حسنعلی منصور و گروهی که بعدا به گروه «کانون مترقی» معرفی شدند در مجلس راه باز کردند.

خمینی در سیزدهم آبان ماه سال ۱۳۴۳ (۲۵۰۳)* از به ترکیه تبعید شد. خمینی از آنجا به نجف نقل مکان کرد.

روز اول بهمن ماه ۱۳۴۳ (۲۵۰۳) وقتی حسنعلی منصور در مقابل مجلس از اتومبیل پیاده شد هدف گلوله محمد بخارانی از اعضای فدائیان اسلام قرار گرفت. او در بیمارستان پارس درگذشت. فتوای این قتل را آیت الله میلانی داده بود بخارانی کسانی را که با او همراهی کرده بود معرفی کرد. سه تن از همکارانش محکوم به اعدام شدند. افرادی مثل حاج مهدی عراقی، عسگر اولادی، محکوم به حبس شدند و علی اکبر رفسنجانی بهرمانی آزاد شد.

بعدها علی اکبر ناطق نوری گفت: «اسلحه ای که بخارانی با آن حسنعلی منصور را کشت توسط هاشم رفسنجانی در اختیار او گذاشته شده بود.»

بخارانی در محاکمات خود اقرار کرد: «علت ترور منصور تبعید آیت الله خمینی است. اگر مرا بکشید امثال من فراوان هستند. عامل اصلی شاه است سه بار برای کشتن او رفتیم ولی موفق نشدیم»

از اینجا معلوم می شود که امپریالیسم کهنه چشم دیدن شاه را نداشت و بهر بهانه ای برای مقابله با او دست بکار می شد و اینکار را هم از طریق مذهب انجام میداد.

تبعید خمینی به ترکیه و از آنجا به پاریس در نجف ۱۴ سال طول کشید.

خمینی وقتی جدا با اشاره "امپریالیسم جهانی" به مخالفت با شاه برخاست که مقاله ای توسط داریوش همایون که در آن زمان وزیر اطلاعات و جهانگردی بود و از سال ها پیش تعلیمات خاصی رادیده بود و مترصد یک انقلاب در ایران بود انتشار یافت.

گرچه داریوش همایون مدعی است از انتشار این مقاله آگاهی ندارد ولی شواهد محکمی در دست است که بدون نظر او انتشار چنین مقاله ای آنهم در روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۵۰۶ روز ۲۷ دیماه ۱۳۵۶ (۲۵۱۷) که بیشتر هیئت تحریر آنرا کسانی تشکیل میدادند که به ارتجاع سرخ و سیاه وابسته بودند امکان پذیر نبود.

در دیماه ۱۳۵۶ (۲۵۱۶) که کم و بیش تظاهرات خیابانی در تهران و شهرستان ها افزایش یافت و مقامات امنیتی از اقدامات آشکار و پنهانی مخالفین گرچه آگاهی داشتند ولی به دلیل دستوراتی که از حسین فردوست می گرفتند از هر نوع درگیری با مذهبیون خودداری کردند.

متن این نوشتار این است:

« ایران و استعمار سرخ و سیاه بقلم احمد رشیدی مطلق

این روز ها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. استعمار سرخ و سیاهش، کهنه و نویش روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد و با اینکه خصوصیت ذاتی آنها همانند است خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته شده تاریخ با یکدیگر همکاری نمایند مگر در موارد خاصی که یکی از آنها همکاری نزدیک و صمیمانه و صادقانه هر دو استعمار در برابر انقلاب ایران بخصوص برنامه مترقی اصلاحات ارضی در ایران است.

سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم بهمن ماه ۲۵۲۰* (۱۳۴۰) شاهنشاهی، استعمار سرخ و سیاه ایران را که ظاهرا هرکدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد ماه ۲۵۲۲ (۱۳۴۲) در تهران آشکار شد.

پس از بلوای شوم پانزدهم خرداد که بمنظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان شاه و ملت پی ریزی شده بود ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می کردند دچار یک نوع سردرگمی عجیب شده بودند زیرا در آن یکجا رد پای استعمار سیاه و در جای دیگر اثر انگشت استعمار سرخ در این قافله به وضوح دیده می شود.

از یکسو عوامل توده ای که با اجرای برنامه اصلاحات ارضی همه امید های خود را برای فریفتن دهقانان و ساختن انجمن های دهقانی نقش بر آب می دیدند، در برابر انقلاب دست به آشوب زدند و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیون ها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق دست و پول در دست

سازنده خرد داد

که قرار بود این پول در اختیار اشخاص معینی گذارده شود.

چند روز پس از غائله، نخست وزیر وقت در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد «برما روشن است که پولی از خارج می آمده و بدست اشخاصی می رسیده و در راه اجرای نقشه های پلید بین دستجات مختلف تقسیم می شده است»

خوشبختانه انقلاب ایران پیروز شد و آخرین مقاومت مالکان بزرگ و عوامل توده ای در هم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار شد. در تاریخ انقلاب ایران روز پانزدهم خرداد به عنوان خاطره ای دردناک از دشمنان ملت ایران بجای خواهد ماند و میلیون ها مسلمان ایرانی بخاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هروقت منافعشان اقتضا کند بایکدیگر همدست می شوند، حتی در لباس مقدس و محترم روحانیت.»

اگر خواننده تیز بین به نثر و انشای این نوشته توجه کند با بیشتر نوشته های داریوش همایون مطابقت دارد. نویسنده باز زیرکی و آژره "انقلاب ایران" را بطوری بکار برده است که گاهی این شبیه پیش می آید که نویسنده از "آشوب ۱۳۰۷" که به انقلاب اسلامی معروف شده است نام می برد.

بکار گیری "عدالت اجتماعی" و بخصوص نحوه جمله پردازی پاراگراف آخر نشان می دهد که نویسنده با فکری از پیش برای بوجود آوردن یک "انقلاب" در ایران اینرا نوشته است و طرح دیگری در پشت این نامه وجود داشته است که بر نویسنده روشن بوده.

البته بجز اشاره به هندی بودن خمینی که در اصل دور از حقیقت هم نیست در این نامه بی احترامی خاصی به اسلام و یا روحانیت نشده است که موجب شورش در جامعه ای بشود. ولی اصل در دادن بهانه بدست "استعمار سرخ و سیاه" کهنه و نو بوده است.

ح-ک
اکتبر ۲۸-۲۰۰۶
پنج آبان ۲۵۴۵

عوامل توده ای و ورشکستگان دیگر سیاسی گذارده بودند. جالب اینکه این دسته از کسانی که باور داشتند می توانند چرخ انقلاب را از حرکت باز دارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آنها خارج سازند، دست به دامن عالم روحانیت زدند زیرا می پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که در جامعه ایران از احترام خاص برخوردار است می تواند نه تنها برنامه انقلاب را دچار مشکلات سازد بلکه همانطور که یکی از مالکان بزرگ تصور کرده بود "دهقانان زمینها را به عنوان زمین غصبی پس بدهند" ! ولی عالم روحانیت هوشیارتر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی بمنظور اجرای عدالت و موقوف شدن استعمار فرد از فرد توسط رهبر انقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد.

مالکان که برای ادامه تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر، از روضه خوان تا پافو کش را در اختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد موج علیه انقلاب روبرو شدن و روحانیان برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند در صدد یافتن یک (روحانی) برآمدند که مردی ماجرا جو، بی اعتبار و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و بخصوص جاه طلب باشد و بتواند مقصود آنها را تامین نماید و چنین مردی را آسان یافتند.

مردی که سابقه اش مجهول بود و به قشری ترین و مرتجع ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالیمقام کشور با همه حساسیت های خاص موقعیتی بدست نیاورده بود در پی فرصت می گشت که بهر قیمتی هست خود را وارد ماجرا های سیاسی کند اسم و شهرتی پیدا کند.

روح الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسبترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز پانزده خرداد شناخته شد.

روح الله خمینی معروف به (سید هندی) بود، در باره انصاف او به هند هنوز حتی نزدیک ترین کسانی توضیحی نداده اند. بقولی او مدتی در هندوستان به سر برده و در آنجا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و بهمین جهت بنام (سید هندی) معروف شده است. قول دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می سروده و بنام (هندی) تخلص می کرده است و بهمین جهت بمام هندی معروف شده است. و عده ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم هندی بوده است! آنچه مسلم است شهرت او به نام غائله ساز پانزده خرداد بخاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و بمنظور اجرای نقشه استعماری سرخ و سیاه کمر بست و بدست عوامل خاص شناخته شده علیه تقسیم املاک - آزادی زنان و ملی شدن جنگلها وارد مبارزه شد و خون بی گناهان را ریخت و نشان داد هستند هنوز کسانی که حاضرند خود را صادقاته در اختیار توطئه گران و عناصر ضد ملی بگذارند.

برای ریشه یابی از واقع ۱۵ خرداد گزارشی از طرف سازمان اوپک منتشر شد که در آن ذکر شده بود "در آمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموع پولی است که در آن وقت عاید ایران می شد"

چند روز قبل از غائله اعلامیه در تهران فاش شد که یک ماجراجوی عرب بنام (محمد توفیق القیسی) با یک چمدان محتوی ده میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده